

«یورو اروپا نیست». ولفگانگ اشتریک معتقد است این موضوعی اساسی برای تجزیه و تحلیل دقیق مذاکرات بدهی یونان است. مدیر مؤسسه ماکس پلانک کلن برای مطالعات جوامع، توضیح می‌دهد که «معادله بین اتحاد پولی و اروپا، بطور ساده یک موضوع ایدئولوژیک است، و در خدمت پنهان کردن منافع ملال‌آور» است.

منافع کشورهای شمال اروپا در مقابل جنوب اروپا؛ منافع سرمایه‌های ملی علیه ملت‌های حوزه مدیترانه؛ منافع «ادم‌های بازار» در مقابل «ادم‌های دولت»؛ منافع سرمایه‌داری علیه دموکراسی. از نظر نویسنده کتاب «زمان خریداری شده: تأخیر بحران سرمایه‌داری دموکراتیک»، در واقع مورد یونان صرفاً بیانگر آخرین نوع پروسه انحلال سیستم سرمایه‌داری دموکراتیک، پس از جنگ است. یعنی، هم‌اکنون، سیستمی که برای پیوند دموکراسی و سرمایه‌داری در یک ترکیب شکننده و بی‌ثبات مبارزه کرده، و باعث بوجود آمدن یک پیمان اجتماعی گشته بود، در حال انفجار است.

حتی در اروپا. و دقیقاً به این دلیل که، اتحادیه اروپا «موتور ازدسازی سرمایه‌داری اروپایی، و ابزار نئولیبرالیسم گشته است». از نظر ولفگانگ اشتریک، یکی از با نفوذترین جامعه‌شناسان امروز، اگر ما خواهان خروج از دور باطل یک اروپای با بازار آزاد که محکوم به ریاضت اقتصادی است، می‌باشیم آنگاه باید از یورو به عنوان یک ارز واحد صرف‌نظر کنیم.

گفتگوی زیر اولین بار در ۷ جولای ۲۰۱۵، قبل از تسلیم یونان در مقابل خواسته‌های ترویکا، در نشریه ایتالیایی لوسپرسو منتشر شد. متن حاضر برگرفته از ترجمه انگلیسی آن گفتگو می‌باشد که در ۲۹ جولای ۲۰۱۵ در وبلاگ ورسو منتشر گشت.

یورو، یک خطای سیاسی

نوشته: ولفگانگ اشتریک

برگردان: رضا جاسکی

تعداد کلمه: ۲۶۰۶

شما در کتاب خود «زمان خریداری شده» که در سال ۲۰۱۳ منتشر گشت، از ظهور یک نیروی سیاسی چپ در یونان «که می‌تواند به طور یک‌جانبه بدهی کشور خود را لغو کند»، استقبال

نمودید. دو سال بعد، آن نیروی چپ، سیریزا، در حکومت است اما مذاکرات بر سر «تعهدات» یونان هنوز ادامه دارد. ارزیابی شما از اختلاف بر سر بدهی یونان چیست؟

من فکر می‌کنم که این یک جنگ بین شمال اروپا، در راس آن آلمان، و کشورهای حوزه مدیترانه است. آنچه که به مردم اروپا به عنوان فرایند وحدت معرفی شده است، در واقع فرایندی است که شمال اروپا و سرمایه‌داری بین‌المللی هژمونی خود را بر کشورهای حوزه مدیترانه تثبیت می‌کند، به گونه‌ای که آن‌ها بخشی جدایی‌ناپذیر از شکلی از سرمایه‌داری گردند که دلالت بر غلبه سیستم‌های مالی داشته و سیاست‌های بودجه‌ای دولت متناسب با خواسته‌های آنان تنظیم شوند. این همه از یک ایده غلط سرچشمه می‌گیرد: اینکه یک اقتصاد با بازار مشترک به ناچار منجر به یک همگرایی در رونق کشورهای مر بوطه می‌گردد. در عوض عکس این قضیه صادق است. در اتحادیه اروپا کشورهای شمال در رونق بسر می‌برند، در حالی که کشورهای جنوبی در مصیبت. نتیجه اینکه، فشار سیاسی زیادی در جنوب برای کسب غرامت آن و باقی ماندن در یورو وجود دارد. در دراز مدت چنین غرامتی غیر قابل تحمل خواهد شد.

سپیراس بر حقوق دمکراتیک در مقابل تحمیل اقتصادی اصرار دارد، اما در عین حال او قیمت «غرامتی» که وام‌دهندگان مجبور به پرداخت آن هستند، را افزایش می‌دهد تا اینکه یونان - یک کشور مدیون در جنوب - همه چیز را رها نکند. آیا این استراتژی درستی است؟

بله. دولت یونان باید برای کسب حداکثر آنچه که می‌توان از اتحادیه اقتصادی و پولی گرفت، تلاش نماید. در هر حال، این خود اتحادیه پولی است که پنج سال ریاضت اقتصادی، بدون هیچگونه چشم‌انداز بهبود در آینده، را بر یونان تحمیل کرده است. در دراز مدت این خطر وجود دارد که یونان در حوزه یورو، علیرغم هر امتیازی که آن‌ها بتوانند کسب کنند، ناامید رها شود. حتی در سیریزا دو جناح وجود دارد: یک جناح، که توسط یانیس وارفاکیس وزیر دارایی (وزیر دارایی سابق. این مصاحبه قبل از استعفای وی صورت گرفته است. م) نمایندگی می‌شود معتقد است که برای گرفتن حداکثر کمک از اروپا در جهت مدرنیزه کردن کشور، باقی ماندن در حوزه یورو ضروری است. جناح دیگر شامل کوستاس لاپاویتساس اقتصاددان یونانی - و پروفیسوری در لندن - می‌گردد که در عوض پیشنهاد ترک یورو برای پس گرفتن شکلی از حاکمیت پولی را دارد، زیرا که در دراز مدت، یورو نظم و انضباط

بسیار سفت و سختی را تحمیل خواهد کرد و از آن‌هایی که از اثرات منفی این «رفرم» یورو-کاپیتالیسم و فرایند مدرنیزه کردن رنج می‌برند، هیچ گونه حمایتی صورت نمی‌گیرد.

بنابراین شما از جناح دوم حمایت خواهید کرد: شما در اثر خود، زمان خریداری شده، رواج اتحاد ارزی اروپا را به مثابه «اشتباه سیاسی» سهمگین، نماد یک «فرایند مدرن‌سازی تکنوکراتی» که پیامدهای اجتماعی را نادیده می‌گیرد، تعریف می‌کنید. دلیل آن چیست؟

خطای اصلی مربوط به تحمیل یک ارز واحد در یک جامعه ناهمگن و چند ملیتی است؛ تحمیل یک رژیم پولی بسیار سفت و سخت در کشورها و سیستم‌های اقتصادی است که نه تنها هیچ سودی از آن نبرده، بلکه از آن رنج می‌برند. یورو مانع استفاده کشورهای جنوبی از ابزارهای سیاست پولی به منظور توازن در روابط خود با بقیه جهان است. این اصولاً به معنی تجدید رواج استاندار طلا (سیستم پولی بر اساس وزن طلا م.)، که قبل از جنگ اول جهانی وجود داشت، می‌باشد. دولت بخاطر استاندارد طلا ابزار لازم برای ممانعت ملت از در غلتیدن در مشکلات به خاطر سطح پایین رقابت را ندارد. هیچ گونه دفاعی ممکن نیست؛ تنها راه، پایین آوردن سطح دستمزدها، کاهش حقوق مردم و غیره می‌باشد. سیاست‌های پولی و اقتصادی اتحادیه منعکس‌کننده ایده آلمانی ثبات ارزی است. تحمیل چنین سیاست‌هایی بر سیستم‌های اقتصادی متفاوتی چون فرانسه و ایتالیا بی‌معنی است.

شما در کتاب خود می‌نویسید که «لغو ارزهای ملی و جایگزینی آن‌ها توسط یک ارز واحد، بخشی از چرخش منطقی بازار آزاد است که به دنبال آزاد کردن اقتصاد و بازار از مداخلات سیاسی»، و طرفدار «عدالت بازار» بر «عدالت اجتماعی» می‌باشد. می‌توانید این را توضیح دهید؟

یورو در دهه ۱۹۹۰ «ابداع» شد، وقتی که کشورهای ثروتمند سازمان امنیت و همکاری اروپا پیرامون این واقعیت اتفاق نظر داشتند که توزیع منابع اقتصادی توسط دولت - به عبارتی دیگر، فرایند دموکراتیک - بیش از حد پیش رفته است و می‌بایستی متوقف گردد. چگونه؟ با سیاست‌های توازن بودجه. پیامد آن دوره‌ای از تثبیت مالی در اروپا بود و نظر مشترک هم بروکسل و هم صندوق بین‌المللی پول این بود که دول، باید قبل از هر چیز بر اهداف بالا تمرکز نمایند. مشکل اینجاست که توازن بودجه اثرات منفی دارد، بویژه وقتی که ظرفیت مالیات بر ثروتمندان در حال کاهش باشد؛ این

به معنی یک دولت کوچکتر، یک دولت «لاغرتر»، و بنابراین خصوصی‌سازی خدمات دولتی و امنیت اجتماعی است. در عوض این به معنی آن است که اثرات بازتوزیع مداخلات دولتی (با هدف عدالت اجتماعی بیشتر) به نفع عدالت بازار محو و ناپدید می‌گردند.

شما نه تنها عمل کرد حوزه اروپا به شکل موجود آن، بلکه نیز معادله بین یورو از یک طرف و اروپا و اروپاگرایی- که در مباحث عمومی مسلم پنداشته می‌شود- را به چالش می‌کشید. پاسخ شما به انگلا مرکل که مدام سخن از این می‌کند که «اگر یورو شکست بخورد، اروپا نیز شکست می‌خورد»، چیست؟

معادله یورو و اروپا صرفاً ایدئولوژی است. وظیفه آن پنهان کردن همه منافع ثقیل و ملال‌آور است. نمونه آلمان این قضیه را به خوبی نشان می‌دهد. بخش صادرات، که موتور اقتصاد آلمان است، نیاز به یک بازار صادراتی دارد که کشورهای واردکننده را از تنزل ارزش ارز خودشان به مثابه یک مکانیسم حفاظتی در مقابل کشورهای صادرکننده، باز دارد. در آلمان، یورو یک دکم است زیرا آن قلب سیاست اقتصادی و خارجی کشور است. انگلا مرکل زن بسیار هوشمندی است، اما او ذاتاً احساس ویژه‌ای نسبت به اروپا ندارد. او نیز اصولاً می‌داند که معادله بین یورو و اروپا بی‌معنی است.

بر خلاف کسانی که از یورو به هر قیمتی، بدون در نظر گرفتن نتایجی که تاکنون داشته و یا انتظار کسب آن‌ها در آینده می‌رود، دفاع می‌کنند، شما به هیچ وجه این ایده «رد یورو به مثابه یک ارز واحد» را پنهان نمی‌کنید. و پیشنهاد یک اروپای برتون وودز را کرده‌اید. (در اینجا اشاره به کنفرانس برتون وودز در سال ۱۹۴۴ می‌باشد که در آن یک نظام ثابت ارزی ثابت اما قابل تعدیل پیشنهاد می‌شود) این شامل چه چیزی می‌شود؟

امروز ما با دو گزینه روبرو هستیم: یا اشتباه یورو را تشدید نمائیم، یا اینکه از بازگشت اروپا به یک سیستم منظم با نرخ ارز ثابت که به شکل انعطاف‌پذیری قابل تنظیم است و اختلاف بین جوامع اروپایی را به رسمیت شناخته و درک می‌نماید، حمایت کنیم. ما تاکنون تجربه ترکیبی از دو سیاست پولی مختلف، با یک مرجع تثبیت شده ارزی «مرکزی»، که با ارزش‌های ملی متصل به آن مرتبط است، را از سر گذرانده‌ایم. این دقیقاً جوهر و ذات برتون وودز است. در دوره بعد از جنگ تا دهه ۱۹۷۰، این

سیستم به کشورهای شبه ایتالیا و فرانسه اجازه می‌داد تا به گذشت‌های داخلی سخاوتمندانه -پیش از هر چیز در مقابل احزاب کمونیست و اتحادیه‌های کارگری- به شکل امتیازات دستمزدی و سیاست‌های اجتماعی، تن دهند و سمت‌گیری عمومی اقتصادی را به نفع رقابت بیشتر تصحیح نموده و تورم و کسری بودجه را تنظیم نمایند. این یک نمونه از روشی است که ما می‌توانیم سیستم‌های سیاسی مختلف را اداره نموده و در عین حال در یک اقتصاد جهانی شرکت نمائیم. این اتفاقی نیست که عده زیادی راجع به این امکان فکر می‌کنند. اقتصاددان یونانی کوستاس لاپاویتساس، باضافه وزیر دارایی سابق آلمان، اسکار لافونتنن، نمونه‌های آن هستند.

شما در کتاب خود تأکید کرده‌اید که این به معنای منسوخ نمودن یورو نیست. این در مورد یونان، باید حمل بر چه چیزی گردد؟

مشارکت یونان در اتحاد پولی اروپا به خوبی عمل نمی‌کند. این امر نمی‌تواند دوام داشته باشد و نیاز به یک راه خروجی وجود دارد. حداقل، یونان اگر بخواهد کنترل دموکراتیک بر اقتصاد خود را به دست آورد و از حیطه آلمان خارج شود، باید در نهایت یورو را ترک نماید. یک راه‌حل می‌تواند رواج دوباره ارز ملی‌اش، به موازات یورو، باشد. مثلاً، ۷۰ درصد حقوق و دیگر اشکال پرداختی کارمندان بخش عمومی توسط دولت را می‌توان به شکل یورو و ۳۰ درصد آن را با ارز ملی پرداخت نمود؛ در نتیجه بازار بایستی مکانیزم‌هایی برای تنظیم این دو ارز داشته باشد. این یک حرکت کاملاً تازه‌ای نخواهد بود. شاید این تنها راه برای جلوگیری از ورشکستگی یونان باشد.

با این حال به نظر می‌رسد که در بحث‌های عمومی فقط دو راه حل کاملاً مخالف وجود دارد، یا ریاضت اقتصادی بیشتر یا عدم پرداخت بدهی‌ها...

درسته. حتی در جبهه یونان نیز راجع به این پیشنهاد صحبت زیادی نیست، زیرا آن‌ها می‌خواهند تا جای ممکن امتیازهای بیشتری از اروپا کسب کنند. من با این استراتژی موافق هستم: این آلمان و فرانسه بودند که بیش از همه می‌خواستند که یونان در حوزه اروپا باشد، و اکنون آن‌ها باید مسئولیت صورت‌حساب آن را به عهده گیرند. آن‌ها از مشکلات یونان -کلینتلیسم، بده بستانی و فساد- اطلاع داشتند اما با این حال اجازه پیوستن آن به یورو را دادند. چرا؟ زیرا در اواخر دهه ۱۹۹۰، یونان -که

نمی‌توانست بازار سرمایه خصوصی را به خود جلب کند-وابسته به نقل و انتقالات بروکسل از طریق برنامه تعدیلی بود. اما آن زمان دوره‌ای بود که اکثر کشورهای اروپایی، بودجه‌های خود را تثبیت نموده بودند، در حالی که دیگران - مانند کشورهای بالکان- خواهان تأمین مالی تازه بودند. آلمان و فرانسه فکر می‌کردند که با پذیرش یونان در حوزه اروپا، یونانی‌ها می‌توانند پول قرض کنند، بجای آنکه همان را به شکل یارانه دریافت کنند. از همین رو، کمیسیون اروپا و بعضی از دول اجازه دادند که بازارهای مالی، بدهی یونان را در واقع به مثابه یک بدهی اروپایی تلقی نمایند. اما در سال ۲۰۰۹، به خاطر شرایط عمومی اقتصاد، المانی‌ها شروع به گفتن این کردند که قرض یونان فقط یک قرض یونانی است. این موقعی بود که مشکلات واقعی شروع شد.

بنابراین شما عنوان می‌کنید که دولت یونان هر گونه دلیلی برای ادامه مبارزه‌اش با ترویکا دارد؟

در اینجا یعنی در المان، برداشت گسترده‌ای وجود دارد که بنا بر آن، یونانی‌ها «ادم‌های بدی» هستند زیرا آن‌ها خواسته‌های بیش از حدی دارند. اما برعکس، آن‌ها باید بیش از این تقاضا کنند. می‌توان شرودر، منتیس، شیراک- رهبران اروپا در دورانی که این درک ویژه از اتحاد پولی و سیاست اقتصاد مشترک تثبیت گشت- را به دادگاه فراخواند: آن‌ها باید پاسخگوی این باشند که به «موکلان» خود در مورد صحت و استحکام اعتباری که آن‌ها تدارک دیده بودند و یا «تضمین می‌کردند»، دروغ گفته‌اند. به همین طریق در مورد یونانی‌ها، در لحظه‌ای که وام‌ها را پذیرفتند، آن‌ها دلیلی برای این باور داشتند که آنچه آنان دریافت می‌کردند، پاداشی برای آمادگی پذیرش یک اقتصاد مبتنی بر استاندارد طلا بود، چیزی که از همان آغاز مسخره می‌نمود، حداقل به همان میزان که دلاری نمودن اقتصاد ارزانتین مسخره بود. اروپایی‌ها برای دولت یونان، سم تهیه کردند. و دولت یونان در آن زمان نیز چنان فاسد بود که آن را در میان مردم خود توزیع نمود.

با توجه به تجزیه و تحلیل شما این واقعیت: بجا و ضروری ان است که کشورهای بدحکار قرض‌های خود را بپردازند، «اسطوره‌ایست که به ساخت اسطوره اخلاقی بازارهای مالی جهانی خدمت می‌کند». آیا یک دولت با تصمیم به نپرداختن بدهی‌های خود، حاکمیت ملی خود را اعمال می‌کند؟

به لحاظ تاریخی، کشورهای زیادی وجود داشته‌اند که در کاهش یا بازسازی بدهی‌های خود با طلبکاران خویش به توافق رسیده‌اند، یا به راحتی از پرداخت قرض‌های خود سر باز زده‌اند. این به هیچ وجه یک مسأله اخلاقی نیست. این به شرایط بستگی دارد. اگر بر این واقعیت که یک بدهکار می‌تواند ورشکست گردد، حساب نشود آنگاه بخشا طلبکاران نیز مرتکب خطا گشته‌اند زیرا به اندازه کافی محتاط نبوده‌اند. بانک‌ها عملیات کنترل ریسک را انجام می‌دهند: آن‌ها می‌توانند مجموعه بدهی‌ها را به گونه‌ای توزیع کنند که ورشکستگی اقلیتی از بدهکاران، موجب ضرر و خسارت در سود کلی آن‌ها نگردد. ما می‌توانیم چنین مسگولیتی را از بانک انتظار داشته باشیم. اگر بانکی تصمیم به خرید بدهی‌های یونان بگیرد، آنگاه به خاطر آن است که بانک معتقد است در پشت چنین ریسکی، شکلی از بیمه سیاسی وجود دارد و اعتبار آن در هر صورت بازپرداخت خواهد شد. به همین دلیل ما می‌توانیم به همان اندازه از طلبکاران انتقاد می‌کنیم که از بدهکاران.

به نظر می‌رسد که بانک مرکزی اروپا هنوز مردد است که نقش «ضامن» را به عهده گیرد. ارزیابی شما از رفتار ماریو دراگی چیست؟

ماریو دراگی شروع به انجام همان کاری کرده است که همه بانک‌های مرکزی انجام می‌دهند: تزریق نقدینگی به سیستم. برخی فکر می‌کنند که این راه‌حل مشکلات ماست. اما من می‌توانم ادعا کنم که دراگی نومیدانه در تلاش آن است که از فروپاشی سیستم یورو جلوگیری کند. او ظاهراً چهره مطمئنی به خود می‌گیرد. اما من فکر می‌کنم که او شب‌ها، بی‌خوابی می‌کشد.

این گفتگو اولین بار در ۷ جولای ۲۰۱۵ در نشریه ایتالیایی لوسپرسو منتشر شد. متن حاضر برگرفته از ترجمه انگلیسی آن گفتگو می‌باشد که در ۲۹ جولای ۲۰۱۵ در وبلاگ ورسو منتشر گشت.

Wolfgang Streek: The Euro, a political error, www.versobooks.com, 29 July 2015